

فاز نظامی مجاهدین خلق (منافقین) با پیش‌زمینه نظری اتفاق افتاد

تروریسم خیابانی علیه خلق



گروه یادآور: در آخرین روزهای خرداد ۶۰، وقتی که سازمان مجاهدین خلق در اطلاعاتیه سیاسی - نظامی شماره ۲۵ خود طرف مقابل خود را «تشیسته‌سخت‌ترین کبفر و مجازات انقلابی» عنوان می‌کرد، شاید کمتر کسی فکر می‌کرد ماه‌ها و سال‌ها بعد هزاران نفر از مردم کوچه و خیابان تحت همین عنوان، تئور شوند. اعلام فاز نظامی توسط سازمان مجاهدین خلق که تا سال‌ها بعد و با ریختن خون مردم بسیاری ادامه پیدا کرد، اتفاقی نبود که غیرقابل پیش‌بینی باشد. مسعود رجوی، سرکرده این سازمان در مصاحبه‌ای در اسفندماه ۵۹ انتشار یافت به روشنی سلیقه دیدگاه و تحلیل مبتنی بر اقدام خشونت‌بار و غیرمسئولانه‌امیز را تشریح کرده بود؛ البته بدیهی است دیگر این روزها هر کس می‌داند که اگر سیر اوضاع کشور و جامعه به همین ترتیب ادامه یابد و اجباراً فرمی رخ ندهد، جز جنگ داخلی پایانی نخواهد داشت. مجاهدین نیز از همان نخستین دور انتخابات مجلس پیوسته یکی از مهم‌ترین محور حرف‌های‌شان همین بوده است که بدون یک مجلس ولعاً‌معی فراگیر نمایندگان طبقات و اقشار مختلف مردم، خبری از زندگی سالمات‌آمیز در کار نخواهد بود. در امجدیه نیز من با زبان صریح‌تر این نکته را یادآور شدم و حتی به آنها که درصدد ایجاد ترکیه‌ای جدید در ایران هستند هشدار دادم که مبادا از لبنان سردرپیاروند (تشریح مجاهد، ص ۱۱۴).

■ **به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران!**

تصریح رجوی درباره این موضوع در نوع خود قابل تأمل است. سازمان مجاهدین خلق که پیانیه‌های خود را با عنوان همیشگی «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» آغاز می‌کند، در واکنش به انتخاب نشدن از سوی خلق، تهدید به جنگ داخلی و پایان زندگی سالمات‌آمیز می‌کند. ابلیات رجوی در سراسر متن بپایه اعلام فاز نظامی در ۲۸ خرداد نیز حاکم است: «بدیهی است برابر اعلامیه حاضر، از این پس مسئولیت هر آنچه من مقاومت انقلابی واقع شود، تنها بر دوش مردم است. هیچ‌کس را در مسئولیت قمع مجاهدان آیه‌نیت که قصد آن کرده‌اند تا نقشه به پایان نرسیده شاه‌ خاخن و سلاوک متغور او را در قلع و قمع مجاهدین به پایان رسانند، از این حیث برانیم ناپیردگان هر که باشند و در هر لباسی دقیقاً‌شایسته سخت‌ترین کبفر و مجازات انقلابی خواهند بود. ضمناً سازمان مجاهدین خلق ایران این حق را برای خود محفوظ می‌دارد تا در هر موردی هم که کبفر فی‌المجلس جنایتکاران در حین انجام جرم ضدانقلابی مسیر نباشد، بزودی و به طور مضاعف، آمران و عاملان مربوطه را به جرای خودرس‌بلند».

■ **انتیابه‌تحلیل‌های‌فعلی**

شاید یکی از نکات قابل تأمل در این برهه زمانی که ما می‌ایته ۳۸ سال پیش سازمان مجاهدین خلق را از نظر می‌گردانیم، رویکردهایی است که نسبت به سازمان در برخی آثار سیمایی و تلویزیونی یا در مستندهای سیاسی شاهد آن هستیم. رویکردهایی که برخی از آنها، ناگاهانه و شاید آگاهانه، موجب نفوذ موضع منافقین در بازاریابی تحریف‌شده‌ای از ماجرای اعدام‌های سال ۶۷ شد. به عبارت دیگر برخی تلقی‌های سادگناکارانه، بی‌ارمون سازمان مجاهدین خلق، اتم (اینکه) اینها ابتدا خود بودند، بعداً منحرف شدند» یا تئیرهای مانند «مجاهدین خوب- مجاهدین بد» یا «سازمان

مجاهدین خلق (منافقین) را بعد از آغاز فاز نظامی در خرداد ۶۰، نیازمند مطالعه و بررسی می‌دانند و به مشکلات فکری و هویتی و نیز تشکیلاتی که این فرقه از ابتدا داشته (و در واقع همین مشکلات زمینهساز جنایت‌های علنی پس از خرداد ۶۰ شداند) نمی‌پردازند. مشکلاتی که نمی‌شود گفت در بخشی بود و



در بخشی دیگر نبود. چه اینکه نگاه بخشی به سازمان مجاهدین خلق نیز یکی از افت‌های مطامعات اخیر درباره این جریان است. پیش از انقلاب اسلامی، در زمان اعلام تغییر ایدئولوژی، عدای از اعضای باایمفنده در زندان، «شروع به بازسازی سازمان با همان ساخت فکری (نو منطقی و انتقادی) کردند. با ریشه اصلی بحران سیاسی- تشکیلاتی و علل تغییر عقیده مندی اعضا برخورد نکردند، بلکه ضمن محکوم کردن آن تحت عنوان «پورتونیسم چپ‌مان»، بر وفاداری به ایدئولوژی رسمی سازمان باقشاری کردند. در این جمع‌بندی، به



برخورد رخسار نکردند و آن ماجرا را صرفاً یک اقدام فرصت‌طلبانه و جنایتکارانه قلمداد کرده، از پاسخ دادن به بسیاری سوا‌ل‌ها در این زمینه طفره رفتند. (بحران در خط مشی ص ۶۲) محمد محمدی گرگانی، نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب است با پیانیه‌ای شروع می‌شود که رجوی آن را نوشته است. حوادث خرداد سال ۶۰ و تقریباً همه تقویم دهه ۶۰ اما ر کجا ناشی می‌شد: طرح دورنمایی این‌همه چگونگی بررسی کلیات سیاسی رئیس جمهور که از طرف تعدادی از

نمایندگان تقدیم مجلس شورای اسلامی شده بود. در ۲۷ خرداد پس از سخنان موافقان و مخالفان، مورد تصویب قرار گرفت. میلیون‌ها تن از مردم در تجمع‌ها و تظاهرات مختلف سراسر کشور و نیز نمازهای جمعه ۲۹ خرداد از اقدام مجلس حمایت کردند و خواستار عزل و محاکمه بنی‌صدر شدند. درگیری‌های پراکنده و خشونت‌باری نیز در برخی شهرها بین طرفداران هر دو گروه، به یک شهر که گشته است، خودش «خدا» شده و ما به جای خدا در واقع تشکیلات را میناقار دادیم. ۴- رهبری موجود (که مغفول من مسعود رجوی (بود) صلاحیت لازم برای آن کار را ندارد و باید درباره این مساله بازبینی صورت گیرد» (گفت‌وگوه‌ا محمد محمدی گرگانی، ص ۳۲)

یکی از نکات اساسی تاریخ سیاسی ایران، همواره اعدام‌های بوده که سازمان مجاهدین درباره نقش خود در شکل‌گیری آن، سرعت بخشیدن به انقلاب داشتند. اعلامیه‌ای که با اتفاقات پیرون زندان در تناقض است، به عبارت دیگر در سال‌هایی که اعضای سازمان در حال قانع و توجیه یکدیگر بودند (که البته هیچ‌گاه به نقد گذشته منجر نشد)، انقلاب واقعی بیرون از دیوارهای زندان بی عمل مسالحته

و به شکلی کلاما مردمی در حال شکل‌گیری بود. در کتاب «سازمان مجاهدین خلق» پیدایی تا فرجام ۲۳ آمده است: از وقایع سال ۱۳۵۴ تا سال ۱۳۵۷، سازمان توانست فعالیت سیاسی با نظامی خود را از سر گیرد. آنان در شرایطی قدم از زندان بیرون نهاده به صحنه عمل سیاسی وارد شدند که میلیون‌ها تن از مردم، در سراسر کشور، علیه رژیم قیام کرده با سرعت به سوی پیروزی نهایی کار برمی‌داشتند. چهره این حداث و رویدادها به کسی فرصت نمی‌داد درباره سرسوزش سازمان با کیفیت تجدید حیات آن و جمع‌بندی گذشته بیندیشد و این مطلب را پیگیری کند که سازمان با چه جمع‌بندی از آن واقعه و چه دستاوردی از یک دوره طولانی سکوت و کار ایدئولوژیک، یا به میدان نهاده است. پیدای بود که فضای داخل زندان برای ایدئولوژیک در درون زندان، چنان مساعد نبود. در آنجا مسعود رجوی با کمک همفکرانش ابتکار عمل را در دست گرفت و سعی می‌کرد سازمان را زیر زجر رهبری خود، مجددا سازماندهی کند. او و دوستانش بشدت جاولی هر نوع ریشه‌پایی عمیق بحران را سد می‌کردند و به جای آنکه فرصت کافی برای ارزیابی و نقد گذشته و تبایل نظر بین کارها و برخورد از آرا و عقاید را فراهم کنند، تنها در اندیشه تحکیم و تثبیت موقعیت خود به عنوان کادر رهبری سازمان بودند.

برخی معتقدند که رجوی در همان زندان تغییر ایدئولوژی داده بود ولی افراد معدودی از این موضوع اطلاع داشته یا آن را باور می‌کردند. سید کاظم موسوی‌بجنوردی در خاطرات خود (مسی پهرنگ شفق) (۱۳۶۰/۷/۲۱)

ناگاهی و بی‌توجهی به بیراهه بروند. مگر جوانان عزیز ما از زوئی غیر از استقلال کلمل ایران، جامعه‌ای اباد، جامعه‌ای که در آن عدالت اجتماعی و اقتصادی و وجود یابید دارند؟.. از زوی ما این است که همه مردان و زنان متدین دلخسته و همه جوانان، اختسار و پسران علاقمند و پاک و دلخسته، موقعیت زمان را خوب درک کرده و توجه داشته باشند که این انقلاب اسلامی با شرکت همه آنها هر چه سریع‌تر بتواند مراحل پیشرفت را یکی از دیگری طی کرده و به صورت یک نهاد استوار در تغییر وضع کلی جهان و تاریخ عصر ما، مؤد واقف بشود. (روزنامه کیهان ۲۳/۰۱/۶۰)

■ **بیانیه‌های بی‌دبی**

مجاهدین خلق، یکی‌دربی اطلاعاتیه می‌داند و با هر تهدیدی به دنبال آن بودند که چرخه سقوط قانونی بنی‌صدر را از حرکت بپنندازد. از این رو ۳ اعلامیه پایایی در روزهای ۲۷ و ۲۸ خرداد انتشار دادند. در یک اطلاعیه ۲۷ خرداد، متعاقب هشدار قبلی درباره تهدید جان رئیس‌جمهور، در ۲۸ «هشدار مجاهدین خلق در رابطه با تهدید جان زندانیان انقلابی»، به منظور تکمیل فرایند تحریک و تقویت انگیزه خشونت در برابر نظام، ادعا شد که همزمان با «کودتای ارتجاعی-امپریالیستی»، احتمال کشتار زندانیان وابسته به گروه‌ها و از جمله سازمان وجود دارد و تهدید شده بود که پاسخ لازم، مشابه آنچه «هر حق طاغوت و شکنجه‌گران و درخیمش را رو بود»، توسط سازمان داده خواهد شد. متن اعلامیه دوم، نشان از عدم شناخت مردم داشت و دقیقاً با شیبه‌سازی ناشیانه از تاکتیک‌های ماه‌های آخر انقلاب، به گونه‌ای نامتعارف، برای حمایت از بنی‌صدر «مذهب» را مستمسک قرار داده بود. نکته جالب این اعلامیه، سراز اف آن بود که دیگر با چه نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» آغاز نمی‌شد، چرا که مخاطبان آن همه مردم بودند.

الله اکبر

در استانه پیاده شدن آخرین مرحله کودتا، سازمان- پیشنهاده می‌کند که، مردم قهرمان- بار دیگر فریاد برخورد «الله اکبر» را در مخالفت با روش‌های ابحصارطلبانه ضد مردمی و ضد اسلامی و در حمایت از آزادی‌های اساسی و رئیس‌جمهور دکتر بنی‌صدر، در پشت بام خانه‌ها طنین افکن سازند.



■ **چه کسانی دنبال انحلال ارتش بودند**

سازمان کاکا مدند و هیچ «الله اکبر»ی چنین افکن نشدا اعلامیه سوم، تهدید نمایندگان و برخورد داشتن آنها در شرکت در جلسه بررسی عدم کلیات سیاسی بنی‌صدر بود. ... سازمان مجاهدین خلق ایران بدین وسیله تمایلی نمایندگانی که در مجلس حضور می‌یابند، نسبت به کلیه عوالب گسترده عزل رئیس‌جمهور دکتر بنی‌صدر در فضای هیستریک اجتماعی حاکم، زنجار می‌دهد. (تشریح مجاهد، ص ۱۲۶؛ صص ۱ و ۲)

پنجشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۶۰، معاداد بود با صدور پیام مهم از سوی امام خمینی(ره) به مناسبت نیمه شعبان، با محوریت هشدار درباره نوظه‌های جبهه داخلی ضدانقلاب، در قسمتی از این پیام آمده بود: «امروز روزهای آینده، روز شکست جریان دشمنان قسم‌خورده اسلام است. روز شکست فرد با افراد نیست. روز شکست جریانی است که به اسلام معتقد نیستند و اگر هم باشند، مسلماً تا حدودی است که با قوانین غرب برخورد و مخالفتی نداشته باشد. ... روز شکست جریانی است انحرافی که حضور بموقع شما، پایه‌های آن را لرزاند و فرو ریخت. دوستان عزیز! بسیار دقت کنید و کلاماً به‌هوش باشید و هوشیارانه با آراش کامل -ولی با تمام توان- در صحنه باشید. ... خمینی دست تکلیف شما را می‌پوسد و به یکایک شما احترام می‌گذارد و یکایک شما را رهبر خودش می‌داند؛ که بارها گفته‌ام، من با شما یکی هستم و رهبری در کار نیست. من خوب درک می‌کنم که حضور شما در این روزهای حساس به چه معنایی است، و به بیان آمیز پیروزی نهایی شما بر دشمنان را دشواری می‌داند».

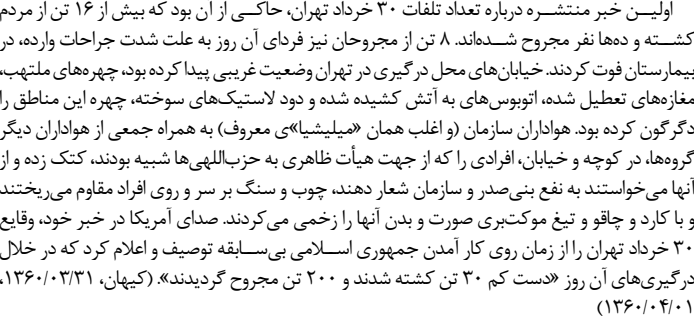
... افسران، در جدران و سربازان رشید اسلام، شما خوب می‌دانید که منافقین، که امروز به عنوان طرفداران پروپا قرص «فضی‌ها» اطراف آنها را گرفته‌اند، و به پنهان طرطرافی از آن دست به انفجار و دیگری



مسالحته می‌زنند، هر روز در گوشه‌ای تشنج می‌افتد، همان‌ها بودند که روز روز لشار «بحال ارتش» را سر می‌دانند. من با قدرت ملد دالور، مقلیل ضدانقلاب که تصمیم گرفته است بعضی از افراد را بهانه قرار داده و علیه نام‌ها هر روز دست به افشاش بزند، خواه‌ام ایستاد. امروز، منافقین و جبهه ملی و حزب دموکرات و تمامی ضدانقلابیون، دست در پشت یکدیگر گذاشته‌اند تا شما و انقلاب با کلت را نبودن کنند. مگر می‌توانید که هر روز در گوشه‌ای جمع می‌شوید و دست به خرابکاری می‌زنند؟

شما مردم عزیز، هوشیار باشید و آراش خودتان را حفظ کنید. و با حضور دائمی خود، هیچ و مرج و طریجان را خشتی کنید. (روزنامه کیهان ۲۳/۰۱/۶۰) فرای آن روز، اعلامیه خشتی در مراسم نماز جمعه تهران - به شکلی مستوفی و جامع - دلایل ضدانقلابی بنی‌صدر را بیان کرد؛ در حالی که شعار «هشتم‌تک‌بشکن، بت‌شکند یا جدید را بشکن» یا «می‌تواند بت‌شکن، بت جدید را بشکن» (الطیقای قمع‌شدن مجاهدین خلق) یا «می‌تواند به مشکلات فکری و هویتی و نیز تشکیلاتی که این فرقه از ابتدا داشته» و در قع همین مشکلات زمینه ساز جنایت‌های علنی پس از خرداد ۶۰ شده اند» نمی‌پردازد.

بارگزاردند، چون‌ها بار چشمان باز و با دقت هر چه تمام‌تر درباره گفت‌ها و عملکردهای افراد و گروه‌ها مطالعه کردند و همان طور که خبر پستی و عدالت‌جویستی و اسلام‌دوستی و خادوستی آنها ایجاب می‌کند، راه صحیح را باشناسند و انتخاب کنند. امید ما این است که... آنها هم فرصت را مغتنم بشمارند، مبادا از روی



اولین خبر منتشره درباره تعداد تلفات ۳۰ خرداد تهران، حاکی از آن بود که بیش از ۱۶ تن از مردم کشته و ده‌ها نفر مجروح شدند. ۸ تن از مجروحان نیز فراد آن روز به علت شدت جراحات وارده، در بیمارستان فوت کردند. خیابان‌های محل درگیری در تهران وضعیت غریبا پیدا کرده بود، چهره‌های منتصب مغزها، حالت تعطل شده، انبوس‌های به حال کشیده شده و دود آتسکب‌های سوخته، چهره این متعلق را درگزن کرده بود. هواداران سازمان (و اغلب همان «میلیشایی» معروف) به همراه جمعی از هواداران دیگر گروه‌ها، در کوچه و خیابان‌ها رفت‌و آمد می‌کردند و به حزب‌اللهی‌ها شبیه بودند، کتک زده و از آنها می‌خواستند به نفع بنی‌صدر و سازمان شاعر دهند، سوپ و سنگ بر سر و روی افراد مقاوم می‌ریختند. ۳۰ خرداد تهران را از زمان روزی که آمدن جمهوری اسلامی -بسیلیقه توصیف و ترویج کرد که در خلال درگیری‌های آن روز- «هست کم ۳۰ تن کشته شدند و ۳۰۰ تن مجروح گردیدند» (کیهان، ۲۳/۰۱/۱۳۶۰، ۱۳۶۰/۷/۲۱)

اگرچه فاز نظامی نیز به نتیجه‌ای نرسید و شکست خود اما طی سالیان چندین هزار نفر، در کوچه و خیابان و شهر و روستا توسط مجاهدین خلق تئور شدند. حضور مجاهدین در عراق به امر این جنایت‌ها افزود و آنان با همدمتی با صدام، دست‌نشان در به خون هزاران نفر دیگر آلوده کردند.

می‌دانیم که عوامل ضدانقلاب و دشمن و ارتجاع داخلی و خارجی و استعمار، تجربه تاریخی ماست که از همین احساس اختلاف‌نظر‌ها سواستفاده کرده‌وا و از انقلاب‌ها همیشه و بیشتر از مواردی که ما در تاریخ می‌دانیم در داخل و خارج از کشورمان سواستفاده کرده‌اند. با اینکه بارها این مطلب را ما تذکر دادیم، همان وقتی که حضرت آیت‌الله خمینی در تهران بودند باز هم انتشاراتی در گوشه و کنار چرپاد و اعاب‌ها منتشر کردند که من هم در جواب گفتم رهبری حضرت آیت‌الله امام خمینی را نه ما بلکه دنیا پذیرفته است» (روزنامه اطلاعات، اول اردیبهشت ۱۳۵۸).

محمدمحمدی جعفری از نزدیک‌ترین شخصیت‌ها به آیت‌الله طالقانی ماجرای سفر آیت‌الله طالقانی و زمینه‌های آن را این گونه روایت می‌کند: وقتی شنیدم مجتبی را دستگیر کرده‌اند، رفته به ساد اقای طالقانی در خیابان هدایت دیدم در بسته است، در زدم و نگه‌لی امد گفتم: «آقا اینجاست؟» گفت: «نه»، گفتم: «کجاست؟» گفت: «همی‌دایم» به منزل‌شان رفته، ولی آنجا هم به‌تونه، مجتبی با این طور شنیدم که وقتی به آقا خبر می‌دهند، معلوم می‌شود که مجتبی با ابوالحسن رفته بودند به سفارت فلسطین، که ماشینش آنها را تعقیب می‌کند و بعد می‌پایند. کسی نمی‌دانست آنها را کجا برانده‌اند. دی سرنخی پیدا کرده بودند و ظاهراً ماشینش آنها را جلوی سیاه سیاه آباد (پهشتی کنونی) دیده بودند. آن سیاه هم دست محمد منتظری، محمد غرضی و علی دانش‌منفرد بود.

آقای علی بابایی تیمسار امیر رجومی را می‌خواهد و ایشان هم به آنجا می‌روند. در قلع اقای راجل کار کرده‌اند. آقای دانش‌منفرد را هم آورد. ایشان اول اظهار می‌لایح می‌کند و می‌گوید من خبر ندارم و ارتباطی هم به من ندارد. سرتیپ می‌کنند و بعد می‌پایند. کسی نمی‌دانست آنها را کجا برانده‌اند. دی سرنخی پیدا کرده بودند و ظاهراً ماشینش آنها را جلوی سیاه سیاه آباد (پهشتی کنونی) دیده بودند. آن سیاه هم دست محمد منتظری، محمد غرضی و علی دانش‌منفرد بود.

آقای علی بابایی تیمسار امیر رجومی را می‌خواهد و ایشان هم به آنجا می‌روند. در قلع اقای راجل کار کرده‌اند. آقای دانش‌منفرد را هم آورد. ایشان اول اظهار می‌لایح می‌کند و می‌گوید من خبر ندارم و ارتباطی هم به من ندارد. سرتیپ می‌کنند و بعد می‌پایند. کسی نمی‌دانست آنها را کجا برانده‌اند. دی سرنخی پیدا کرده بودند و ظاهراً ماشینش آنها را جلوی سیاه سیاه آباد (پهشتی کنونی) دیده بودند. آن سیاه هم دست محمد منتظری، محمد غرضی و علی دانش‌منفرد بود.

تهران بیرون رفته‌اند و معلوم شد آقای غرضی که در خاورمیله یعنی در بیروت دمشق فعالیت می‌کرد، دادند؛ احتمالاً با مجتبی داشته‌اند. مجتبی به گروه جانشده از مجاهدین پیوسته بود و خودش گفته بود عضو یکبار نیستیم، ولی به هر حال از مسلمانان هم جدا شده بود. قبل از این گرفت‌گویر، یک

سواستفاده مجاهدین از ماجرای خانوادگی آیت‌الله طالقانی چگونه ناکام ماند

غلط کردند من به لشکر احتیاج ندارم



روز من خبر دادند که از طرف حضرت خمینی، فرزند ازادشان حضرت حجت‌الاسلام حاج احمد آقا به تهران تشریف آوردند و مطالبی دارند. تصور این بود که آمدن ایشان به تهران فقط یک فرم دلجویی برای من بوده از طرف آقام، بعد که ایشان گفتند مسالهای است که باید مطرح کنند، محلی که آنجا بودند تشریف آوردند و نگاری حضرت آیت‌الله حجت‌الاسلام را دیدم، ولی آقا آمدند و صحبتی هم با نکرد، ولی آقا آمدند داشتند

«وقتی آیت‌الله طالقانی آمدند، من (محمد مهدی جعفری) گفتم: «مجاهدین چنین کاری کرده‌اند؟ ایشان نزدیک به این مشومن گفتند: غلط کردند، من به لشکری احتیاج ندارم». بعد خودشان هم اعلامیه‌ای آرام و سالمات‌آمیز دادند و اعلام کردند: «کاری که من کردم برای این بود که درگیری‌ها پیش نیاید، نه اینکه لشکر کشی» و بدو و دو گروه خواهند مقلید هم قرار بگیرند».

به نظر من اقدام مجاهدین در اینجا حرکتی تسلیجیده و قدرت‌نمایی جعفری، نبود» (۳۰ خرداد ۸۰، زمینه‌ها و ریشه‌ها، گفت‌وگو با محمدمحمدی جعفری، نشریه چشم‌انداز ایران، بهمن و اسفند ۱۳۸۲).



کرد. آیت‌الله طالقانی در جریان این سفر طی سخنانی که در مدرسه فیضیه ایراد کرد، کمیته‌ها را از تمهیدات بری دانست، محلها را مغرانه خورد و با بیان اینکه در جریان انقلاب همین کمیته‌ها بودند که از جان و مال مردم حفاظت کردند، در عین حال بر لزوم تصفیه کمیته‌ها از افراد خودسر تأکید کرد. من نگران شدم که مبادا همین غیبت

پیش از آنکه نظر اصلاحی داشته موجب مسائل و پس امدهایی بشود که در این شرایط حساس و ملت ایران، مردمی که انتظاری از انقلاب دارند، امیدهایی دارند، دچار سالیانی شوبهم که مشکلات بیشتر باشد، تحریکات زبانه برد شوند و انقلاب ما که انقلاب اصیل اسلامی است به وضعی از راهی و در

مسیری پیش برود که هم خدای ناکخواسته در یک مدت دیر با زود تبدیل به ضدانقلابی، استبداد و دیکتاتوری بشود. از آنکه من بیرون مردم کلاماً پیوسته می‌دانستم، مجتبی که با من بودند، فرزندانم با دوستان کسانی که در تهران بودند تماس داشتند و قضایا را انطور که بود بررسی می‌کردند و به من می‌رساندند. در این ضمن به

سفر شد، شکی نیست آیت‌الله امکان بهره‌گیری فرصت‌طلبان از این پیشامد توجه فرموده‌اند و با عنایتی که به حساسیت و موقعیت کشور دارند غیبت پیش از این را جایز نخواهند شسرد و با حضور ایشان واقعیت رخداها بر همگان

مکشوف و تدبیر قاطع برای از بین بردن زمینه توطئه و تحریک اتخاذ خواهد شد». اعلامیه شورای انقلاب، روزنامه اطلاعات، ۲۹ فروردین ۱۳۵۸، ص یک، اما موضوع سازمان مجاهدین در راستای راهبرد امیرد امام بحران و ایجاد شورش اجتماعی بود.

سازمان مجاهدین خلق هم که کم کم زاویه علنی خود با حاکمیت جدید را نشان می‌داد، در راهبردی رادیکال طی اعلامیه‌ای اعلام کرد نیروهای نظامی خود را در اختیار آیت‌الله طالقانی می‌گذارا پایایی که از سوی آیت‌الله بی‌پاسخ ماند. «اعلام می‌داریم از همین امروز یکشنبه ۲۶ فروردین رو‌ها و افراد نظامی خود در سراسر کشور، و همچنین تمام تجرب نظامی- انقلابی ۴۱ ساله سازمان مجاهدین خلق ایران را تماماً بدون هیچ‌گونه چشمداشت و انتظار متقابل تحت نظرارت و فرماندهی عالییه حضرت آیت‌الله العظمی طالقانی قرار می‌دهیم. این کار برای تمام نیروهای سازمان قطعی و لازم(الایجاب است) بنابراین صرف‌نظر از قیودات مشخصی که در ارتباط با کنترل دولت، ضمن تماس‌های آینده خواهیم پذیرفت، به حضرت آیت‌الله طالقانی به‌مثابه قاضی و حکم نهایی خود در تمام عملیات نظامی احتمالی که از این پس چه در ارتباط با دولت و چه در ارتباط با سایر نیروها پیش خواهد آمد، می‌نگریم». در بخشی از کتاب «صخره سخت» بررسی پرونده‌های امنیتی در جمهوری اسلامی (۱۳۵۹- ۱۳۵۷) بیرومن این موضوع آمده است. مجاهدین خلق همچنین راهبیمایی را در حمایت از آیت‌الله طالقانی را در دستور قرار داد که این مساله با واکنش امام خمینی رویه‌رو شد. روز ۲۹ فروردین راهبیمایی دانش‌اموزان حلیی سازمان مجاهدین که از محل سناد این سازمان در خیابان ولی‌عصر آغاز شد پس از عبور از خیابان فلسطین و امام خمینی همان زمان در جمع مسؤلان روحانی کمیته‌های انقلاب اسلامی تهران به این راهبیمایی واکنش نشان دادند و از سواستفاده سازمان مجاهدین خلق از دانش‌اموزان مدرسه‌ای ابراز نگرانی کردند: «خود آنها با آقای طالقانی معالفتند. هر روزی که دست‌نشان برسد سر را می‌پرند و سر امثال او را لگن حلال‌پناهه دست‌نشان افتاده است که مثلا آقای طالقانی رفتند بیرون! این بهانه دست‌نشان افتاده و اسباب‌ساز در مدرسه‌های ما و در خیابان‌های ما انداخته‌اند».

کند و برای کمیته‌ها شروع کردند تبلیغات سوء. کردن اینها یک دسته‌ای هستند که فردا هم یک چیز دیگر پیش می‌آورند». در واقع سازمان مجاهدین خلق به ماجرای قهر آیت‌الله طالقانی به‌مثابه فرصتی برای شکاف در حاکمیت تازه‌تأسیس و حتی ممانعت از تأسیس سیاه پاسداران که در شرف تشکیلات واحد قرار داشت، می‌نگریست اما دوراندیشی و برخورد پیچیده امام خمینی با این بحران که در واقع نخستین بحران خلواذگی بود، مانع فرصت‌طلبی سازمان مجاهدین خلق و دیگر گروه‌های معارض با محوریت رهبری انقلاب شد.

با گذشت ۲ روز از سفر اترامی‌آمیز آیت‌الله طالقانی، امام خمینی دستور داد با آیت‌الله طالقانی امتحان گرفته شود و حجت‌الاسلام سید محمدتقی آیت‌الله فرزند خود را مأمور این ماملت کرد. همزمان گروه‌هایی از مردم در تهران و شهرستان‌ها در حمایت از آیت‌الله طالقانی به خیابان‌ها آمدند. مذاکرات سیدمحمدتقی با آیت‌الله طالقانی به بازگشت ایشان منجر شد و آیت‌الله طالقانی بعد از مراجعت مستقیمیا در سفری به قم با امام خمینی ملاقات

نفره‌فاکشان‌ها، فرصت‌خواه، عوامل مستقیم و غیرمستقیم داخلی و خارجی استعمار می‌خواهد از این مسائل بهره‌برداری کند و چنین بینماید که بین نظریات مراجع دینی و رهبری‌های دینی اختلافاتی هست و همیشه هم ما



آیت‌الله طالقانی در سخنرانی مدرسه فیضیه: همان وقتی که حضرت آیت‌الله خمینی در تهران بودند
باز به انتشاراتی در گوشه و کنار چرپاد و اعاب‌ها منتشر کردند که من هم در جواب گفته رهبری حضرت آیت‌الله امام خمینی را نه ما بلکه دنیا پذیرفته است

تهران بیرون رفته‌اند و معلوم شد آقای غرضی که در خاورمیله یعنی در بیروت دمشق فعالیت می‌کرد، دادند؛ احتمالاً با مجتبی داشته‌اند. مجتبی به گروه جانشده از مجاهدین پیوسته بود و خودش گفته بود عضو یکبار نیستیم، ولی به هر حال از مسلمانان هم جدا شده بود. قبل از این گرفت‌گویر، یک